

و بر فراز دارمی بینم و از طرف دیگر مشاهده میکنیم که بر هبری دعاة خود ز کرویہ و ابوسعید حسن بن بهرام الجنابی (که هر دو ایرانی بوده اند و از نامشان معلوم است) قدرت خود را بسط و توسعه داده و اراضی وسیعی را تحت سیطره مطلقه خود آوردند. در سال ۹۰۰ میلادی جیش خلیفه در خارج بصره بکلی درهم شکسته شد و تنها عباس بن عمر و الفنوی که از سرداران خلیفه بود بیغداد باز گشت و داستان شکست خود را باز گفت (۱). یکی دو سال بعد صاحب الناقه و پس از مرگ وی برادرش صاحب الشامه یا صاحب الخال سوریه را تا دروازه های دمشق غارت کردند. اما دوران کامکاری این شخص اخیر الذکر کوتاه بود و در ماه دسامبر ۹۰۳ میلادی اسیر شد و بقتل رسید و مرگ ز کرویہ در شکستی که سه یا چهار سال بعد نصیب وی گردید موقتاً سوریه را از نهب و غارت بیشتری نجات داد. آخرین و جالب ترین کار او حمله ایست که در بازگشت از مکه بکاروان حج برد و گویند بیست هزار تن در این فاجعه هولناک بهلاکت رسیدند. پیش از اینکه درباره قرمطیان بیش از این سخنی بشنویم سلسله فاطمیان در شمال آفریقا سالیانی چند بنحو استوار مستقر شده بودند (۲). لکن در سال ۹۲۴ میلادی ابوطاهر الجنابی (پسر و جانشین ابوسعید الجنابی که ذکرش گذشت) بصره را میدان تاخت و تاز قرار داد و غنائمی فراوان بتاراج برد. چند ماه بعد بکاروان دیگر از حجاج هجوم آورد (دو هزار و دو بیست مرد و سیصد زن کشته شد و عددای که بسارت گرفته

(۱) دوخویه در همان کتابی که ذکرش گذشت ترجمه فقهانی از کتب سیرت و سیرت نقل کرده آورده است. رجوع شود بصفحات ۴۰ - ۴۳ و نیز صفحه ۵۱۹ این ترجمه دیده شود.

(۲) دوخویه در صفحه ۷۵ کتاب خود که ذکرش گذشت گوید که در طرف مدت شش سال بعد از قتل ابوسعید (۹۱۴-۹۱۳ میلادی) قرمطیان تقریباً بکلی دست از فعالیت شسته بودند.

شد کمی بیشتر از عدد کشتگان بود و غنائم بسیار بدست آوردند (۱). دیری نپائید که کوفه را شش روز غارت کردند و پیشوای قرمطیان در ظرف آن شش روز پاسداران خود را در مسجد بزرگ کوفه جای داد. در اوائل بهار سال ۹۲۶ میلادی بعد از پرداخت مبلغ هنگفتی بعنوان تلوان اجازه عبور بکاروان حج داده شد. لکن تاسه سال بعد سفر مکه برای زوار بکلی ممنوع گردید.

در ماه ژانویه سال ۹۳۰ میلادی قرمطیان بزرگترین شاهکار خود را صورت دادند. در روزهای اول آن ماه ابوطاهر با لشکری مرکب از ششصد سوار و نهصد پیاده وارد شهر مقدس مکه شد و قتل و غارت پرداخت و طبق معمول زمان عده‌ای را اسیر کرد و چیزی که وحشت بیشتری در دل مسلمان پرهیزکاران داشت این بود که حجر الاسود و سایر آثار مقدس را نیز با خود بیغما بردند. گویند در این فاجعه عظمی سی هزار تن از مسلمین کشته شدند و هزار و نهصد تن از کشتگان در حرم کعبه بشهادت رسیدند. مقدار غنائمی که بچنگ آوردند بسیار عظیم بود و مناظری که باین اعمال پلید و در نتیجه هتک حرمت کعبه پدید آمد بوصف نمیاید (۲). لازم نیست عملیات دیگر قرمطیان که نهب و غارت و قتل عام و باجگیری از زوار را تا مرگ ابوطاهر در سال ۹۴۴ میلادی دنبال کردند بتفصیل بیان شود. شش سال بعد حجر الاسود را که قرامطه الاحساء تقریباً مدت بیست و دو سال نزد خود نگاهداشته بودند بطیب خاطر در جای اصلی آن در کعبه قرار دادند. طی این مدت هر زمان مسلمین سعی کردند حجر الاسود را در ازای مبالغ هنگفتی بعنوان تلوان

(۱) رجوع شود بصفحه ۸۵ کتاب دوخویه که ذکرش گذشت.

(۲) رجوع شود بشرح مؤثری که دوخویه در صفحات ۱۰۴ تا ۱۱۳ کتاب

خود داده است و ذکر آن گذشت.

پس بگیرند پیوسته پاسخ تغییر ناپذیری از قرمطیان می شنیدند که «فرمان امام برده ایم و تنها بفرمان نری بازدهیم.» لکن سرانجام فرمان استرداد حجر الاسود را یکی از خلفای فاطمی موسوم به القائم یا المنصور (۱) صادر کرد و حجر الاسود بار دیگر در جای خود قرار داده شد و کلیه مسلمین پرهیز کار بی اندازه شادمان و آسوده خاطر شدند. در مدت بسیار کوتاهی پس از آنکه مصر را فاطمیان بتصرف درآوردند (۹۶۹ میلادی) بین آنها و قرمطیان که با فاطمیان هم مذهب بودند (۲) نزاعی در گرفت و یکی دو سال بعد بعضی از قرمطیان بطرفداری عباسیان علیه رؤساء قدیم خود بجنک برخاستند.

قرامطه ظاهراً اصول و قوانین متناقضی داشتند بدین معنی که صرف ایمان را مایه نجات و رهایی از قیود اخلاقی میدانستند و طرفدار حکومت مردم و غارتگری بودند ولی فاطمیان بفرمان خدا و حکومت رجال دین اعتقاد داشتند. شرح سلطنت فاطمیان که بر اساس عدل و احسان بود گذشت (۳) و چنانکه گفته شد درست معلوم نیست چه روابطی واقعاً بین قرامطه و اسمعیلیه وجود داشته و این نکته اندکی مبهم و تاریک است. لکن دوخویه در رساله فاضلانیه خود که مکرر در این فصل از آن قلم توانا استشهاد کردیم بطور قطع ثابت کرده است که این دو گروه با هم نزدیکترین مناسبات را داشته اند؛ و با اینکه خلفای فاطمی اکثر اوقات رابطه خود را با قرامطه بنا بر مقتضیاتی انکار میکردند یا مستور میداشتند (۴) قرمطیان قدرت خلفای فاطمی را در امور مذهبی و غیر مذهبی (غیر از موارد استثنائی) کاملاً برسمیت میشناختند.

(۱) رجوع شود بهمان کتاب صفحه ۱۴۴.

(۲) در باره عمل نامعلوم این واقعه شکفت و نامفهوم رجوع شود به صفحات ۱۸۳ بعد کتاب دوخویه که ذکر آن گذشت.

(۳) نگاه کنید به صفحات ۳۹۹ تا ۴۰۱ این کتاب و همچنین صفحات ۱۷۷ تا ۱۷۸ رساله دوخویه که ذکر آن گذشت.

(۴) رجوع شود به همین رساله، صفحات ۸۱ تا ۸۳.

بسا توجه بکنندی ذهن و بلاغت اعراب بادیه نشین دوخویه ثابت کرده است که اصول عقائد هر دو گروه یکی بوده است و بیشتر قرمطیان از میان اعراب بادیه نشین جمع آوری شده بودند (۱). چنانکه دوخویه گفته است « و کاملاً امر طبیعی است قرمطیان از اسراری که پیروان این مذهب پس از ورود و طی عالترین مراحل و مراتب واقف میشوند مطلقاً بیخبر بودند و آن مرحله ایست که رجعت محمد بن اسمعیل را از روی مبانی روحانی تشریح میکردند. »

در رساله دوخویه این مطالب بتفصیل دیده میشود : تشکیلات داخلی قرامطه تا آنجا که اطلاع در دست است ؛ شورای عالی قرمطیان؛ سپید پوشان عقدانیه که اختیار حل و عقد امور را داشتند ؛ عدم اعتناء قرمطیان بمراسم و مناسک و مقررات اسلام ؛ نکوهش «خرانیکه» مراقد و احجار را پرستش و نیایش میکنند ؛ زیاده روی در خوردن گوشتهائی که متشرعین حرام میدانند ؛ مطالب مربوط بعوائد و بازرگانی و رفتار با بیگانگان . در این رساله کوچک (که از نظر تحقیقات فاضلان و بیان صریح و روشن سر مشق است) موضوعات فراوان و جالب توجهی نقل شده است منجمله توجه خوانندگان را مخصوصاً بمطالب ذیل جلب میکنیم :

یکی داستان زنی که در جستجوی پسر خود وارد خیمه قرامطه میشود (صفحات ۵۱ تا ۵۶) ؛ دیگر اشعاری که ابوظاهر الجنابی بعد از تهب و غارت مکه (صفحه ۱۱۰) و کوفه (صفحات ۱۱۳ تا ۱۱۵) برشته نظم آورده و هجویات شدیدی که در یمن علیه رئیس قرامطه انشاد گردیده است (صفحات ۱۶۰ تا ۱۶۱) ؛ قصه محدثی که چندی اسیر و بنده یکی از قرمطیان بوده است (صفحات ۱۷۵ و ۱۷۶) ؛ و جوابهای یکی از زندانیان قرمطی به خلیفه المعتضد (صفحات ۲۵ و ۲۶) . مسلماً این قوم چندانکه دشمنان مسلمانان شرح داده اند اخلاقاً سیهکار و سیه رو نبوده اند .

(۱) نگاه کنید بهمان رساله صفحات ۱۶۱ تا ۱۶۵ و ۱۷۳ .

لکن بدبختانه هیچگونه تردیدی نیست که بخونریزیهای وحشت انگیزی دست زدند و قبل از شروع بخونریزی این کلمات شوم را بارها ادا می-کردند: (باشمشیر) آنها را پاک کنید.

اکنون باید بمطالعه اصول عقائد فرقه اسمعیلیه بپردازیم. این عقائد نوعاً از مختصات ایرانیان و اهل تشیع است و در اذهان طبقات معینی که بهیچرو فرومایه و بیدانش نیستند دلربائی و جذابیت فوق العاددی دارد (۱). مقدمه قسمتهای آخر مقاله ای را که در ماه ژانویه ۱۸۹۸ میلادی در باب مؤلفات و اصول عقائد فرقه حروفیه در مجله انجمن سلطنتی آسیائی (صفحات ۸۸ تا ۸۹) منتشر ساختم (۲) در اینجا نقل میکنم:

« حقیقت آنست که درباره مفهوم دین اختلاف عمیقی بین ایرانیان و مردم مغرب زمین وجود دارد. در مغرب زمین مراد از دین ایمان و درستکاری و حق پرستی است که از ضروریات اولیه دین شناخته میشود (و البتد این امر نسبی است). در ایران مراد از دین دانش و اسرار غیب است. دین در مغرب زمین احکام و قوانینی است که در حیات راهنمای زندگی و در مدت مایه امیدوار است. در ایران کلید اسرار عالم روحانی و مسادی دین است. در مغرب زمین دین با سعی و عمل و نیکو کاری و احسان (۳) ملازم است، در ایران بسا سکون و آرامش و

(۱) تضییق شود بآرمانه دوخویه M. J. de Goez که ذکرش گذشت
صفحه ۱۷۲.

(۲) Literature and Doctrines of the Hurufi Sect, Journal of the Royal Asiatic Society.

(۳) یادداشت مترجم: در باره احسن آیات و احکام قرآن است. از جمله خداوند کریم فرماید:

لن تناوا البر حتى تنفقوا مما تحبون و ما تنفقوا من شیء فان الله به عیبه (سوره سوره، آیه ۸۶). مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبه انبت سبع سنابل فی کل سنبه مائة حبه والله یضاعف لمن یشاء والله واسع عیبه (سوره البقره بقیه پاورقی در صفحه ۵۸۸)

و حکمت و خرد (۱) . در مغرب زمین عقائد مذهبی را از جهت سادگی

(بقیه پاورقی از صفحه ۵۸۷)

آیه ۲۶۳) . الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا متکولاً اذی لهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون (سوره البقره ، آیه ۲۶۴) . الذین ینفقون فی السراء و الضراء و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس والله یحب المحسنین (سوره آل عمران ، آیه ۱۲۸) . لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب ولكن البر من آمن بالله و الیوم الاخر و الملائکه و الکتاب و النبین و آتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و فی الرقاب و اقام الصلوة و آتی الزکوة الی آخر (سوره البقره ، آیه ۱۷۲) .

این سخن آسمانی را نیز توجه کنید ، قال النبی فوق کل بربر حتی یقتل الرجل فی سبیل الله فلیس فوقه بر

توانگرانی که منکر حال درویشان و بیخبر از درد ایشانند از اسلام هم خبری ندارند . در باب احسان و دستگیری از بینوایان سخنوران نامدار ایران را ثالثی شاهوار است که اگر بخواهیم گرد آوریم کتابی جدا گانه تواند بود . این سخنان نغز از شیخ بزرگوار سعدی شیرازیست :

که خلق از وجودش در آسایش است
که نیکی رساند بخلق خدای
که من سرورم دیگران زیر دست
که این کسب خیر است و آن دفع شر
که بر خوشه چین سرگران میکند
بسا کار منعم زبر زیر شد
که فردا پس از من بیغما برونند
بهر خطوه کردی دو رکعت نماز
که ای نیکبخت مبارک نهاد
به از الف رکعت بهر منزلی
برون از رمق در حیاتش نیافت
چو جبل اندر آن بست دستار خویش
سگ ناتوان را دمی آب داد
که داور گناهان ازو عفو کرد .

خدارا بر آن بنده بخشایش است
کسی نیک بیند بهر دو سرای
چو انعام کردی مشو خود پرست
بدونیک را بذل کن سیم و زر
خداوند خرمن زیر آن میسکند
بسا مفلس بینوا سیر شد
همان به که امروز مردم خورند
شنیدم که پیری براه حجاز
یکی هاتف از غیبش آواز داد
یا احسانی آسوده کردن دلی
یکی در بیابان سگی تشنه یافت
کله کرد دلو آن پسندیده کیش
بخدمت میان بست و بازو گشاد
خبر داد پیغمبر از حال مرد

(۱) یادداشت مترجم : این تعبیر ناشی از عدم اطلاع کافی بتعالیم اسلام

است زیرا در قرآن و اخبار آیات و احادیث بسیار است که کافه مسلمین را بکار و کوشش و سعی و عمل و خیرات و میرات امر میکند ، از جمله :

(بقیه پاورقی در صفحه ۵۸۹)

و در ایران از جهت پیچیدگی می‌پسندند. فروض و تصوراتی که ایرانیان درباره اسماء و اعداد و حروف قائل شده‌اند و بحث در ذات و ماهیت وائیت و تجسم و ظهور خداوند در کالبد بشر (۱) و این قبیل قیاسات دور و دراز و مو شکافیهای حیرت انگیز نه تنها در نظر اروپائیان صرفاً بی ثمر و بی اثر است و چنگی بدل نمیزند بلکه چرند و غیر قابل فهم

(بقیه پاورقی از صفحه ۵۸۸)

لیس للانسان الاماسی و لسیم سوف یری (سوره القمر - ۵۳ - آیات ۴ و ۵) . فصل الله المجاهدین علی القاعدین ؛ ولاتنس نصیبک من الدنیا ؛ . . . و من یؤمن بالله و یعمل صالحاً یدخله جنات تجری من تحتها الأنهار خالدین فیها ابدأ قد احسن الله له رزقاً (سوره ۶۵ ، آیه ۱۶) .

اما احادیث : لارهبانیه فی الاسلام (نگاه کنید به تلبیس ابلیس ابن الجوزی) من اصبح ولم یهتم بأمر المسلمین فلیس بمسلم (از آقای حبیب الله آموزگار نماینده مجلس سنا میاسگردم که این حدیث را یاد آوری نمودند .)

در خبر است از سرور کائنات و مقدر موجودات که اعمل لک یا ک کانک تعیش ابدأ و اعمل لاخرتک کانک تموت غدا (نقل حدیث از کتاب الاسلام روح المدینه ، تألیف الشیخ مصطفی الفلایینی استاد التعبير والاداب العربیه فی الکیة الاسلامیه فی بیروت ، چاپ بیروت ۱۳۴۸ . ۱۹۳۹ م .) همچنین : لیس بخیر کم من ترک دنیاه لاخرته و آخرته لدنیاه حتی یصیب منها جمیعاً ولاتکونوا کلا علی الناس (نقل از همان کتاب) . (از استاد بزرگوار آقای محمد سنگلجی ممنونم که این دو حدیث را یاد آوری کردند .)

سخنرانی بزرگ شیراز گوید :

برو شیر درنده باش ای دغل	میندار خود را چو روباه مثل
چنان سعی کن گز تو ماند چو شیر	چه باشی چو روبه بوامانده سیر؟
بچنگ آرد و باد دیگران نوش کن	نه بر فضا دیگران گوش کن
چو مردان بپر رنج و راحت رسان	مخنت خورد دسترنج گسان
بگیری جوان دست درویش بپر	نه خود را بیفکن که دستم بگیر
گرت عقل و رایست و تدبیر و هوش	بغزت کنی پند سعدی بگوش

آیا این پند و اندرز تفسیر صریح آیه لیس للانسان الاماسی نیست ؟

(۱) یادداشت مترجم : شیخ شبستری در گمشدن راز (صفحه ۲۵۶)

چنین گوید :

حیون و اتحاد اینجا محال است که در وحدت دوئی عین ضلال است

ست . بالنتیجه چون در میان پیروان عقائد مذهبی حس فداکاری زیاد و از خود گذشتگی و بی باکی در برابر مرگ و عذاب مشاهده گردد اروپائیان باقتضای غریزه و فطرت خود برای آن عقائد مذهبی هدف اخلاقی یا سیاسی قائل شوند . شاید چنین هدفی تحقق داشته یا نداشته باشد . حتی بفرض تحقق نگارنده را عقیده آنست که قاعدهٔ چه در نظر کسانی که این عقائد را آورده‌اند و چه در نظر کسانی که پذیرفته‌اند هدف مزبور از لحاظ اهمیت مطلقاً در درجه دوم و فرعی است . . .

« همان اختلاف از جهت کمال مطلوب در مورد کیفیت و ماهیت کتاب مقدس یا کلام خدا موجود است . بشرط آنکه تعالیم اخلاقی را افقی عالی باشد و بر دل‌های ریش دردمندان و خاطر پریش غمزدگان مرهم نهد و آرامش و آسایش آورد . ما غریبان بالنسبه کمتر بصورت ظاهر توجه کنیم . لکن در نظر مسلمین (و پیروان کلیهٔ فرق حتی فرقی که در دامان اسلام پرورش یافته و از صراط مستقیم بیشتر منحرف شده‌اند) صورت ظاهر در درجهٔ اول اهمیت است . قرآن (حتی نزد فرقی که مدعی شده‌اند پاره‌ای از آیات در نتیجهٔ نزول آیات دیگر نسخ شده است همیشه میزان و مثل اعلاّی کتاب آسمانی است) و هر یک از حروف و سطور قرآن مشحون از رموز و سرائری است که بوصف نیاید و پر از حقایقی است که احدی بعمق آن پی نبرد . متفکرین تیزبین برای پیمودن اعماق قرآن و رخنه یافتن در اسرار آن نسلأ بعد نسل دامن همت بر کمر زنند و از جهد و کوشش فرو نشینند . پس اگر عقول مختلف بشر در ادوار مختلف مستقلاً بمطالب واحدی توجه کرده و بمعانی واحدی پی برده است عجب نباشد . بنابراین اکنون که بمطالعهٔ تاریخ مذهبی مشرق زمین مخصوصاً ایران میپردازیم بمطالبی که حاکی از توارذ ذهنی است اهمیت زیادی ندهیم و از اینکار بر حذر باشیم زیرا افکار مشابه طبعاً از دماغهای مشابه تراوش کند ، خاصه اینکه نسخ مطالعات نیز مشابه باشد و توارذ

معلول علل یا مناسبات تاریخی نباشد.

اصول عقاید اسمعیلیه چنانکه گفته شد (هرچند بیشتر مأخوذ از آراء و افکاری است که از قدیم الایام بخصوص در ایران وجود داشته است معذلک) بالاخص از تدابیر عبدالله میمون القداح و در نتیجه دقت نظر اوست و نویسندگان شرقی و اروپائی عموماً باین نکته زیاد اهمیت داده‌اند که محرك اصلی عبدالله سیاست بوده است و غرض سیاسی داشته و می-خواست است قدرت عرب و کیش اسلام را که سرچشمه قدرت عرب بوده است از بین ببرد و سلطه و سیطره گذشته ایران را بازگرداند زیرا عبدالله عقیده داشته است که سیادت و سروری (۱) حق ایران است.

اگر از روی اخلاق ایرانیان مطالعه و داوری شود با توجه باینکه آنچه ما از وطن دوستی استنباط میکنیم (بآن مفهوم) از اوصاف بارز ایرانی نمیشد (۲) و همچنین مشهودات خود من در قضیه بایها

(۱) در الفهرست صفحه ۱۸۸ همین نیت به ابو مسلم نیز نسبت داده شده است. ایضاً رجوع شود به کتاب گیار درباره يك معنم بزرگ حشاشین صفحات ۴ و ۵ و ۱۰ تا ۱۳ : Guyard, Un Grand Maître des Assassins و همچنین بکتاب قرامطه de Goeje, Carmathes اثر دوخویه صفحات ۱ و ۲ و فن هامر تاریخ فرقه حشاشین جا یاریس صفحات ۴۴ (سال ۱۸۳۳ میلادی) دیده شود. Von Hammer, Histoire de l'Ordre des Assassins

(۲) یادداشت مترجم: عبارت متن اندکی مجمل و محتاج بتوضیح بیشتری از طرف مؤلف بوده است زیرا در کتاب دیگری که بر او چند سال بعد در باره انقلاب ایران (۱۹۰۵ تا ۱۹۰۹ میلادی) چاپ مطبوعه دانشگاه کمبریج به سر ۱۹۱۰ میلادی) نوشته است شرح مشبعی از وطنخواهی ایرانیان و نهضت مشروطه ضلایان بیان کرده و حتی در صفحه ۹ مقدمه آن کتاب قیام مشروطه خواهان را مبارزه حیاتی ملت ایران دانسته و گفته است ملیون ایران برای حفظ موجودیت ملت ایران آن دستاخیز را بیا کردند و آن حقیقت و اراده آهنینی که ایرانیان در این مجاهده از خود نشان دادند انگیزهها در سیاست نداشته‌اند. بر او در سر (بقیه یادرفی در صفحه ۵۹۲)

که باین امر مشابهت داشت مرا به این فکر متمایل ساخته است

(بقیه پاورقی از صفحه ۵۹۱)

لوحه مقدمه آن کتاب اشعاری چند از میرزا آقاخان کرمانی نقل کرده که مطلع آن چنین است :

بایران مباد آنچه‌ان روز بد
که کشور به بیگانگان اوفتد
چهار سال که از چاپ آن کتاب گذشت براون مجموعه‌ای نفیس که نمونه‌ای
از ادبیات وطنی و سیاسی اخیر ایران و ثمره انقلاب شمرده میشد بنام مطبوعات
واشعار ایران جدید با ترجمه انگلیسی منتشر ساخت .

بتصدیق شرقشناسان از جمله خود ایشان ملت ایران اقوام وامم مهاجم را
همواره تحت الشعاع نبوغ خود قرار داده و در برابر ستمگریها و تاخت و تازها
و شداغد و نوائب و مظالم و مضایق خودی و بیگانه ایستاده و برای حفظ آشیانه
و حرمت کاشانه چندین هزارساله خود جمله جهانیان را مردانه بحق و عدالت
خوانده و با متانت و بردباری درس و طن خواهی و حقشناسی و حق گوئی بدنبا
داده است .

باسمومی که در تندبان حوادث طی قرون و اعصار برطرف بوستان ایران
وزیده است عجب باشد که پس از هزاران سال هنوز در گلزار ایران رنگ گلی
وبوی یاسمنی مانده است . آیا جز وطنخواهی چه چیزی ضامن بقای ما بوده است ؟
مهمین سردفتر اسناد ملیت ایران ، سخنگوی بزرگ خراسان که تن و جان خود
و همه ایرانیان را تنها برای ایران میخواست هزار سال پیش این شعار ملی را برای
ایران جاودان سروده است :

چو ایران نباشد تن من مباد	بدین بوم و بر زنده يك تن مباد
ز بهر بر و بوم و فرزند خویش	زن و كودك و خرد و بیوند خویش
همه سر بر تن بکشتن دهیم	از آن به که کشور بدشمن دهیم

هشتصد سال پیش سخنگوی دیگری (۵۹۵ - ۵۲۰ هجری) چون در سفر
مکه ویرانه‌های کاخ شاهنشاهی ساسانیان را نظاره کرد سرشک از دیدگان پر
حسرت خویش بر خاک مداین فرو ریخت و چون بیاد آورد که روزی ملکه
بابل و شه ترکستان بر آن درگاه سر نهاده و خاک در آن آستان از نقش رخ بزرگان
جهان مانند ایوان نگارستان بوده سخنانی شورانگیز برشته نظم آورد که هرگز
فرزندان این سرزمین را از خاطر محو نشود و دل‌های عبرت بین را این سرگذشت
سهمگین تادم واپسین آئینه عبرت باشد . بادل سوخته و چشمانی اشکبار خاقانی گفت ،
(بقیه پاورقی در صفحه ۵۹۳)



تابلو مینیاتور ایوان مدائن اثر آقای حسین بهزاد
(برای صفحہ ۵۹۲)



ویرانه‌های کاخ انوشیروان معروف به طاق کسری در مدائن نزدیک بغداد
(برابر صفحه ۵۹۳)

که بیجهت در باره وجود این غرض شبهه سیاسی مبالغه شده است .

خوددجله چنان گریه صد دجله خون گوئی
 بر دیده من خندی کاینجا ز چه میگردد
 این است همان در که کورا زشهان بودی
 این است همان صغه کز هیبت او بردی
 حتی آن رند قلندری که ششصد سال پیش پشت بکار های بی بنیاد کرد
 و خشت زیر سر و پای بر تارک هفت اختر نهاد و از هر چه رنگ تعلق داشت آزاد
 گشت با اینهمه وارستگی از آب رکن آباد و خاک مصلی و نسیم روضه شیراز دل نکند
 و بامصائب و متاعی که کشور متمکش ما در فراز و نشیب آن روزگار نیز بدان
 دوچار بود بترک مسکن مأنوف تن نداد . بماند و باغم و شادی اهل راز دمساز گشت
 و نغمه دلنواز امید و شکیبائی و توکل را در آهنگ عشق ساز کرد و باچکامه های
 روح بخش آسمانی بر دل خسته و پیریشان ایرانی مرهم جاودانی نهاد و چون سروش
 عالم غیب این چند بیت را زمزمه کرد :

مغنی بزن خسروانی سرود
 که از آسمان مزده فرصت است
 همان مرحله است این بیابان دور
 که گم شد در او لشکر سلم و تور
 سخنگویان متقدم و متأخر و معاصر ایران را در این مقوله سخنان نغز و آتشین
 فراوان است . ناله های جانگدازی را که در این عصر از جور و فساد ممدودی افراد
 گمراه از سینه سوختگان شمع وطن بر آمده است اگر بخوایم در اینجا شرح
 دهیم و سوزد از آتش دل نامده بر لب سختم !

برای اجتناب از اطناب همینقدر چند بیت از قصیده مرحوم ادیب الممالک
 غراهانی (۱۳۳۵ - ۱۲۷۷ هـ . ق) را که بدون هیچگونه شک و ریب زبان حال
 جمله ایرانیان یازک سرشت است بعنوان نمونه میآورم و سخن کوتاه میکنم *
 تازیر خاک کی ای درخت تنومند
 مادر تست این وطن که در طبیعت خصم
 مادرتست اگر دانش است و غیرت و ناموس
 ورنه چو ناموس رفت نام نماند
 این وطن ما منار نور آلهی است
 آتش حب الوطن چو شعله فروزد
 باز دل الوند دود تیره بر آید
 و در بدماوند این حدیث سرائی
 دوسبی از خاندان خود نکند دل
 مگسل از این آب و خاک درشته پیوند
 نار تناول بخاندان تو افکند
 مادر خود را بدست دشمن میند
 خانه نیاید چو خانواده پراکند
 هم زنبی خواندم این حدیث و هم از زند
 از دل مؤمن کند بمجره اسپند
 سوز وطن گرفتد بدامن الوند
 آب شود استخوان کوه دماوند
 کمتر از اودان کسی که دل ز وطن کند
 (بقیه یاورقی در صفحه ۵۹۴)

مجاهدات عبداللہ بن میمون و ہم پیمان وی دندان (یا زیدان) (۱)

(بقیہ پاورقی از صفحہ ۵۹۳)

*) (از دیوان کامل مرحوم ادیب الممالک فراہانی چاپ مطبعہ ارمغان آبان ۱۳۱۲ شمسی).

چون مبحث میهن دوستی مبحث بسیار دقیق و مهمی است نگاه کنید بہ :
۱ - کتاب ایران در تماس با غرب تألیف آقای دکتر علی اکبر سیاسی رئیس دانشگاه تهران، چاپ پاریس ۱۹۳۱ میلادی فصل دوم درباره وحدت ملی ایران و صفحہ ۲۰۷ .

La Perse au Contact de l' Occident, Par Dr. Ali Akbar Siassi, Paris, 1931 .

۲ - جلد سوم امثال و حکم دهخدا از صفحہ ۱۵۷۵ بعد .

۳ - کتاب سخنوران دوران پهلوی تألیف دینشاه ایرانی، چاپ بمبئی ۱۹۳۳ مسیحی .

۴ - کتاب سخنوران ایران در عصر حاضر تألیف محمد اسحاق ، چاپ دهلی ، ۱۳۵۱ هجری .

۵ - « خدمات ایرانیان بہ تمدن عالم » از عباس اقبال استاد دانشگاه تهران ۱۳۱۸ شمسی .

۶ - « ملیت » از آقای دکتر قاسم زاده استاد دانشکدہ حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی ۱۳۱۸ شمسی .

۷ - « پیشرفتهای ایران در عصر پهلوی » از آقای سعید نفیسی استاد دانشگاه ، ۱۳۱۸ شمسی .

۸ - « پیدایش فلات ایران » از آقای مسعود کیهان ، استاد و معاون دانشگاه تهران ، ۱۳۱۸ شمسی .

۹ - مقالات آقای نصر اللہ فلسفی استاد دانشگاه تهران در بارہ وطن دوستی در فردوسی نامہ مهر ، ۱۳۱۳ شمسی ، و « شرح حال بزرگان و تأثیر تاریخ » ۱۳۱۸ شمسی .

۱۰ - شاہنامہ آقای زربخت ، چاپہای ۱۳۰۷ و ۱۳۲۰ شمسی .

۱۱ - شرح بزرگترین آثار از آقای دکتر مهدی بیانی رئیس کتابخانہ ملی ایران ، ۱۳۱۸ شمسی .

۱۲ - جغرافیا - از آقای دکتر خانابا بیانی استاد دانشگاه و نمایندہ مجلس سنا ، ۱۳۱۸ شمسی .

۱۳ - منظومہ پیر و جوان از دیوان آقای معظم السلطنہ دولت کہ هنوز بصورت مدون انتشار نیافتہ است .

۱۴ - « میهن دوستی غریزہ ایرانی است » (جلد اول گفتارهای رادیو، صفحات ۶۵ و ۶۶) و « میهن دوستی در ایران باستان » و « نیروی روح ایرانی » (صفحات ۱۷۲ تا ۱۷۷ همان کتاب) .

(۱) رجوع شود بر سאלہ دو حویہ M. J. de Goeje کہ ذکر آن گذشت

صفحہ ۱۴۵ و حاشیہ دوم در پاورقی . (بقیہ پاورقی در صفحہ ۵۹۵)

که منجمی ثروتمند بود برای ترویج تعالیم و عقائدی که اکنون بیان خواهیم کرد بسبب ایرانی بودن آن تعالیم و اصول نیست، بلکه آن اصول بواسطه ایرانی بودن^(۱) باب دندان و مطابق فکر ایرانی و ذوق ایشان بود^(۲).

باید تکرار کنیم عقیده‌ای را که اکنون بیان خواهیم کرد عقیده‌ایست که عبدالله بن میمون القداح آورده است. در صفحه ۸ رساله‌ای که گیار دربارۀ « قطعاتی مربوط باصول عقائد اسمعیلیه » نوشته و در پاریس بسال ۱۸۷۴ میلادی انتشار یافته است چنین گوید: ^(۳) « فرقه اسمعیلیه ابتدا صرفاً یکی از شعب مذهب تشیع بود، لکن از زمان عبدالله قداح فرزند میمون قداح که رئیس فرقه بود تا حدود سال ۲۵۰ هجری (۸۴۶ میلادی) فرقه اسمعیلیه بحدی از کلمات اولیه خود عدول کرد که مورد شماتت و سرزنش خود شیعیان قرار گرفت و شیعیان علناً کسانی را که با اسمعیلیه می‌گریه‌دیدند خدانشناس و ناپرهیز کار می‌خواندند. فرقه اسمعیلیه بیش از هر چیز نام خود را از امام هفتم خود اسمعیل گرفته است لکن اسامی دیگری نیز از قبیل سبعی، تعلیمی، فاطمی، قرمطی، ملاحظه و حشاشین داشته‌است (وجه تسمیه تعلیمی آنست که معتقد بودند

(بقیه پاورقی از صفحه ۵۹۴)

یادداشت مترجم: بعینه آقای تقی زاده « دندان و نه زبیدان مسکه دیدان صحیح است. در الفهرست جاب قلوکل صفحه ۱۸۸ » محمد بن الحدین عقب بزیان من ناحية الكرج » (در چاپ مصر صفحه ۲۶۷ » ناحية الكرج ») آمده است.

(۱) **یادداشت مترجم:** عبارت متن خوب روشن نیست ولی شاید حاشیه

ذیل مقصود مؤلف را برساند:

(۲) شبهه‌ای نیست که هر زمان پیشرفت کار دعاء اقتضا میکرد با احساسات ملی ایرانیان متوسل میشدند ولی باید دانست که دعاء مزبور حاضر بودند با احساسات ملی تازیان و اقوام و امم دیگر نیز عیناً بهمان اندازه متوسل شوند. رجوع کنید به دوساسی صفحه ۱۱۲: Silvestre de Sacy, Exposé

Guyard, Fragments relatifs à la Doctrine des Ismaïlis (۳)

(Paris, 1874).

تعلیم واقعی را فقط باید از امام زمان گرفت؛ فاطمی ها را از آنروفاطمی گفته اند که باولاد و احفاد فاطمه بنت رسول الله و زوجه علی بن ابیطالب ایمان داشتند. قرامطه را از آنجهت قرامطه نامیدند که حمدان قرمط داعی و مبلغ این فرقه بوده و فرقه قرامطه بنام او معروف گردیده است؛ اماملاحده اسمی است که عموماً دشمنان آنها خصوصاً در ایران با اسمعیلیه داده اند و بعد در نتیجه دعوت حسن صباح نام «حشیشی» بآنها داده شد (در یکی از فصول بعد از حشاشین سخن خواهیم گفت).

چنانکه قبلاً اشاره کردیم و بزودی روشن تر بیان خواهیم کرد عقیده این قوم بیشتر بر محور عدد هفت و کمتر بر محور عدد دوازده میگردد و این اعداد چه در عالم هستی و چه در بدن انسان بوضوح رقم شده است. بدین معنی که هفت سیاره و دوازده برج در آسمان و هفت روز در هفته و دوازده ماه در سال و هفت مهره در گردن و دوازده مهره در پشت است و قس علیهذا. عدد هفت در آسمانها و زمینها و اقالیم سبعة و منافذ سر و صورت نیز دیده میشود (دو سوراخ گوش و دو کاسه چشم و دو لوله بینی و دهان).

فاصله بین خدا و انسان پنج اصل یا نشاء است (عقل کلی - نفس کلی - هیولی - ملا یا مکان - و خلا یا زمان^(۱)) که بر رویهم هفت مرتبه یا مرحله وجود را تشکیل میدهد.

انسان نمیتواند با تکیه سعی و کوشش خود بی تأیید الهی بحقیقت برسد و نیازمند تعلیم است و تعلیم را از عقل کلی باید فرا گیرد و عقل کلی گاهگاه بصورت پیامبر یا ناطق جلوه گر شود و بتوالی در هر یک از مراحل تجلی بنحوائم و اکمل باقتضای تحول و تکامل فهم بشر حقایق روحانی را که برای راهنمایی بشر لازم است بوی میآموزد. نبوت را

(۱) نگاه کنید به حاشیه صفحه ۱۱ کتاب گیار درباره رئیس بزرگ حشاشین:

هفت دوره است که شش دوره آن بشرح ذیل سپری شده است : ادوار آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و آخرین یعنی هفتمین دوره با ظهور محمد بن اسمعیل قائم یا صاحب الزمان شروع گردیده است و عقیده باطنیه که حالت حقیقی و قلبی انبیاء و کیفیت داخلی و مفهوم واقعی شریعت است نخستین بار در آن دوره روشن میشود . هر يك از انبیاء یا تاطقین را هفت جانشین یا امام است که صامت ناهیده میشوند . صامت اول را اساس یا سوس (بمعنای ریشه) خوانند و سوس همنشین نزدیک ناطق و محرر اسرار و مخزن تعلیمات باطنیه اوست . تفصیل این اجمال بشرح ذیل است .

ناطق

اساس و عبارت دیگر صامت اول یا امام اول از صوامت یا ائمه سبعة .

۱ - آدم - شیث (هر يك از صوامت یا ائمه دوازده حجت یا داعی گل دارند) .

۲ - نوح - سام

۳ - ابراهیم - اسمعیل

۴ - موسی - هارون . یحیی تممید دهنده آخرین صامت این سلسله و منادی و مبشر بلا فصل عیسی است که ناطق بعد محسوب میشود .

۵ - عیسی - شمعون پطرس .

۶ - محمد بن عبدالله - علی بن ابیطالب و اخلاف وی حسن و حسین و زین العابدین و محمد الباقر و جعفر الصادق و اسمعیل .

۷ - محمد بن اسمعیل - عبدالله بن میمون القداح و دو فرزندش احمد و محمد و نواده اش سعید که بعد بعبدالله المهدی معروف شد و مؤسس دودمان فاطمی است (وی دعوی داشت که نیره محمد بن اسمعیل است) .

مراحل وجود و سلسله مراتب اسمعیلیه را با هم تطبیق کرده‌اند و علی‌الظاهر يك جای خالی مانده است زیرا خدا که جوهر اول است و بکنه ذاتش خرد پی نبرد در هیچیک از طبقاتی که در سلسله مراتب اسمعیلیه آمده نمایانده نشده است. در مورد اصطلاح آخر نیز تردید دارم. کیفیت انطباق اصطلاحات دیگر بشرح ذیل است :

- ۱ - خدا .
- ۲ - عقل کلی که بصورت ناطق یا پیامبر جلوه گر میشود .
- ۳ - نفس کلی بصورت اساس یا امام اول .
- ۴ - هیولای اولی بصورت صوامت .
- ۵ - مکان یا ملاً بصورت حجت .
- ۶ - زمان یا خلا بصورت داعی .
- ۷ - عالم ماده بصورت مؤمن ؟

درجات و مراحل را که نومریدان اسمعیلیه باقتضای ظرفیت و استعداد خود بوسیله دعا طی میکنند باز باعتبار حاکمیت عدد هفت همان هفت مرحله است و بعد نه مرحله شده است (تا شاید با نه کرسی فلک که عبارت از هفت سپهر سیارات و سپهر ثوابت و سپهر اعلی است منطبق شود) . این درجات را دوساسی بنحو کامل بیان کرده است (۱) و دوساسی بیشتر از انویری مورخ تبعیت میکند (تاریخ وفات انویری ۱۳۳۲ میلادی است) . قبل از آنکه درباره مراحل مذکور بحث کنیم لازم است چند کلمه راجع بدعا گفته شود :

این قبیل افراد معرف اوصاف ممیزه ایرانی بوده و از زمان ابو مسلم تا امروز نوعاً تغییری نکرده‌اند ، زیرا مبلغین بابی هنوز از ایران که سرزمین مادری آنهاست بسوریه که رؤسای روحانی آنها در حال تبعید زندگی میکنند میروند و این سفرهای مبلغین مزبور پرخطر است . شرح مبلغین

(۱) جلد اول کتاب دوساسی صفحات ۶۲ تا ۱۳۸ :

بابی را چنانکه شخصاً باحوال آنان آشنائی دارم در کتاب دیگری داده‌ام^(۱) و چه بسا بدین خیال دلخوش بوده‌ام که گوئی در سایه همین تجارب شخصی مثل آنست که ابومسلم و عبدالله بن میمون القداح و حمدان قرمط و سایر قهرمانان تبلیغات عباسی و اسمعیلیه را بچشم خود دیده‌ام. لکن تا آنجا که ما میتوانیم دآوری کنیم هر گاه نوع دعاة در آسیای غربی تقریباً تغییری نکرده باشد با نوع دعاة اروپائی فرق بسیار دارد زیرا دعاة اروپائی همان اندازه که از جهت دانش و معرفت باخلاق و سازگاری با اوضاع و احوال محیط بیای دعاة آسیای غربی نمیرسند بهمان اندازه حوائج مادی آنان بیشتر و از جهت خصائص و فصول ممیزه ملی از دعاة آسیای غربی جلوترند.

معمولاً داعی علی‌الظاهر حرفه‌ای از قبیل تجارت یا کجالی یا امثال آن‌را پیش می‌گرفت و در محلی که میخواست فعالیت آغاز کند باین لباس درمی‌آمد^(۲). در وهله نخست هدف او این بود که همسایگانش را از جهت پرهیزکاری و خداشناسی و خیرخواهی تحت تأثیر خود قرار دهد و بنحوی در دل آنها راه یابد که نظری بلند درباره او داشته باشند. بدین منظور همیشه در نماز و طاعت و دستگیری از بینوایان میکوشید تا اینکه بوزع و تقوی شهرت یافت و عده‌ای بستایش گرد وی جمع شدند. تدریجاً اصول عقائد خود را با حزم و احتیاط برای مطالعه افرادی که استعداد بیشتری از خود نشان میدادند عرضه میداشت و کوشش میکرد حس کنجکاری شنوندگان خود را بر انگیزد و روح تحقیق را در آنها بیدار کند و همه را چنان تحت تأثیر قرار دهد که بعقل و کیست وی

(۱) کتب یکسال در میان ایرانیان صفحات ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۷۱ و ۳۰۱

بعد و ۳۳۱ بعد و ۴۸۱ و ۴۸۳ و غیره :

A Yea amongst The Persians

(۲) این تفصیل تقریباً با تمام از دوساسی نقل شده است. رجوع شود به صفحات

Silvestre de Sacy, Exposé : ۱۳۸ و ۷۴

دوساسی نیز داستان اخو محسن را از التویری نقل کرده است.

کاملاً عقیده‌مند شوند ، لکن هر زمان آثار سرسختی و ایستادگی یا بدگمانی در سیمای آنان مشاهده میکرد آماده عقب‌نشینی بود . اینست که دین را از علوم غیبیه و پیروی احکام را نشانه دینداری میداند و در این امر یافشاری دارد و اشاره میکند که ادای ظاهری فرائض دین از نماز و روزه و حج و زکوة در صورتیکه بمعانی روحانی آن پی نبرند از جهت ارزش و اهمیت ناچیز است . اگر مستمع از خود حس کنجکاویشان نشان دهد و معلوم شود شوق بیشتری بدرک معانی دارد آنگاه داعی بتوضیح مطالب میپردازد ولی کلام خود را در وسط مباحثه قطع میکند و تلمیحاً میرساند که اسرار الهی را فقط نزد کسانی توان فاش ساخت که سوگند وفاداری نسبت بامام زمان و ولی عصر و یگانه مخزن علوم غیبیه یاد کرده و ثابت نموده باشند که شایستگی درک این معانی را دارند . در واقع نخستین وظیفه داعی بیشتر آنست که نومرید بدرستی عهد و پیمان خود قسم یاد کند و ملزم شود در اوقات معین وجوهی منظمآ بپردازد . سوالات ذیل نمونه‌ای از اشکالاتی است که معمولاً دعاة بمنظور برانگیختن حس کنجکاو و تجسس نومریدان طرح میکردند :

« چرا عالم را خداوند در هفت روز خلق کرد و حال آنکه باسانی میتوانست با نی خلق کند ؟ » .

« حقیقت عذاب جهنم چیست ؟ چگونه ممکن است پوست ملاعین بیوست دیگری تبدیل گردد تا باتش جهنم بسوزد و حال آنکه آنپوست دیگر در معاصی ملاعین شریک نبوده است ؟ »

« هفت دروازه آتش جهنم و هشت دروازه بهشت کدام است ؟ »

« چرا هفت آسمان و هفت زمین آفریده شد و چرا سوره اول قرآن مرکب از هفت آیه است ؟ »

« معنای این حرف فلاسفه چیست که میگویند انسان عالم صغیر یا خلاصه عالم است و عالم [طبیعت] انسان کبیر است و این حرف را چرا

از بدیهیات اولیه میدانند؟ چرا بشر برخلاف همه حیوانات دیگر روی پا میایستد و با قامت افراشته راه می‌رود؟ چرا ده انگشت دست و ده انگشت پا دارد؟ چرا هر يك از چهار انگشت دست سه بند ولی شست دو بند دارد؟ چرا فقط در صورت هفت سوراخ است (۱) و حال آنکه در سایر جا های بدن فقط دو سوراخ است؟ چرا انسان دوازده مهره پشت و هفت مهره گردن دارد؟ چرا سر انسان بشکل حرف میم و دو دست وی بشکل حرف حاء و شکم او بشکل حرف میم و دو پای او بشکل حرف دال است بنحوی که انسان کتابی است تدوینی و تفسیر آن کتاب اسم محمد است (م ح م د)؟ چرا قامت انسان در حال ایستاده مانند حرف الف است و چون زانو زند بحرف لام و چون سر بزمین نهد بحرف هاء شبیه شود؟ (۲) و گوئی از مجموع این سه حالت انسان با سه حرفی که مشابه آنست کلمه آله (ا . ل . ه .) بوجود آید؟
 دوساسی گوید (۳): « سپس دعاء بمستمعین خود چنین خطاب کنند: « آیا درباره وضع خود فکر نکرده اید برای درك این حقایق بدقت اندیشه تمیکنید تا بدانید آنکه شمارا آفریده داناست و در کار او صدقه و اتفاق نیست و در همه احوال از روی عقل و تدبیر عمل کرده و آنچه بهم پیوسته یا از هم گسسته است بدلائل خفیه و مرموز بوده است؟ چون در کلمات خدا که ذیلاً نقل میشود دقیق شوید چگونه میتوانید تصور کنید که عدم توجه باین مطالب جایز است؟

سوره ۵۱ الذاریات آیه ۲۰: وفي الارض آيات للموقنین .

» » » » ۲۱: وفي انفسكم افلا تبصرون ؟

(۱) رجوع شود بصفحه ۵۹۶ همین کتاب .

(۲) این حالات اشاره بحركات سه گانه ایست که در نماز بجای آورده شود

(قیه و رکوع و سجود) .

(۳) رجوع شود بکتابی که ذکر آن گذشت ، صفحات ۸۷ تا ۸۹ .

سوره ۱۴ ابراهیم آیه ۳۰ : و يضرب الله الامثال للناس
لعلهم يتذكرون .

سوره ۴۱ حم آیه ۵۳ : سنريهم آياتنا في الآفاق وفي انفسهم حتى
يتبين لهم انه الحق ...

سوره ۱۷ بنی اسرائیل آیه ۷۴ : ومن كان في هذه اعمى و هو في
الآخرة اعمى و اضل سبيلا .

بالاخره این وسائل بعضاً یا کلاً مورد استفاده داعی قرار میگیرد
و نو مرید متقاعد میشود که سوگند وفاداری یاد کند . آنگاه داعی
به نو مرید چنین گوید (۱) :

« زینهار دست راست خود را در دست راست من بگذار و با
سوگند ها و پیمانهای ناگسستی عهد کن که هرگز راز ما را فاش نسازی
و بمعاندین و اعداء ما هر که باشند کمک نکنی و دامی در راه
مانگسترانی و جز حقیقت چیزی بمانگوئی و با هیچیک از دشمنان ما علیه
ما هم پیمان نشوی . »

کسانی که باقتضای حس کنجکاو می بخوانند صورت کامل این
سوگند نامه و تفصیل این اجمال را بخوانند بکتاب دوساسی رجوع
کنند (۲) .

مراتب و مراحل بعدی بشرح ذیل است :

مرحله دوم : نو مرید میآموزد که رضای خدا با اجراء احکام
اسلام حاصل نمیشود مگر آنکه اصول باطنیه و مبادی مکنونه ای را که
احکام اسلام صرفاً نشانه ای از وجود آنها است بوسیله امام فرا گیرد
زیرا اصول و مبادی مزبور بعهدۀ امام واگذار شده است .

مرحله سوم : کیفیت و ماهیت و عدۀ ائمه و معنای عدد هفت

(۱) رجوع شود بکتاب دوساسی ، صفحه ۹۳ :

(۲) رجوع شود بکتاب دوساسی ، صفحه ۱۳۸ تا ۱۴۷ :

در عالم ماده و معنی بنومرید آموخته میشود و نومرید تشخیص میدهد که عوالم مزبور معرف عدد هفت میباشد. بدین طریق نومرید بطور قطع از مذهب امامیه اثنی عشریه جدا میشود و این دستور را فرامیگیرد که شش امام آخر در مذهب امامیه اثنی عشریه فاقد علوم روحانی بوده و قابل تکریم و احترام نمیشوند.

مرحله چهارم: در این مرحله بنومرید اصل مربوط با دوازده گانه نبوت و کیفیت ناطق و سوس یا اساس و صوامت (۱) شش گانه دیگر را که جانشین ناطق هستند و نسخ مذاهب ناطقین قبل بوسیله ناطق بعد را میآموزند. این تعلیمات مستلزم اقرار باین امر است که محمد بن عبدالله ص. خاتم انبیاء نبوده و قرآن آخرین کلام خدا نمیشود (و هر که این حرف را بپذیرد علی التحقیق از اسلام خارج است). با ظهور محمد بن اسمعیل امام هفتم و ناطق آخر و قائم یا صاحب الامر علوم اولین پایان مییابد و عقیده باطنیه و علم تأویل آغاز میشود.

مرحله پنجم: در این مرحله جدید المذهب تعلیمات بیشتری در باره علم اعداد و موارد تأویل فرا میگیرد، بنحوی که بسیاری از احادیث را مردود میداند و از وضع مذهب با احن تحقیق و استهزاء سخن میگوید و بمنطوق کلام خدا روز بروز کمتر توجه و اعتنا میکند و در انتظار روزی است که کلیه مراسم اسلام ملغی و منسوخ گردد. از چیزهای دیگری که با او آموخته میشود معذای عدد دوازده و شناسائی حجج دوازده گانه است که دعوات و تبلیغات هر يك از ائمه را در وهله نخست بر عهده دارند. دوازده مهره کمر که در ستون فقرات انسان است زمزی است که از حجج دوازده گانه خبر میدهد و هفت مهره ای که در گردن است، کسی از هفت

(۱) این ائمه را بد آنجهت صامت گویند که برخلاف انبیاء که سر آغاز ادوار بوده اند عقبه تازم ای نیورده اند بلکه صرفاً تعلیماتی که از ناطقین بدان رسیده است بر مردم آموخته و بسط و نشر داده اند.

پیغمبر و هفت امام است که تابع هر يك از پیغمبران میباشند .
مرحله ششم : در اینجا تاویل و معنای مجازی مراسم و فرائض اسلام
از نماز و روزه و زکوة و حج و امثال آن را بجدید المذهب میآموزند و بعد
اورا مطمئن و متقاعد میکنند که رعایت مراسم ظاهری شریعت بهیچوجه
مهم نیست و ممکن است متروک گردد ، زیرا فلسفه تشریح مراسم مزبور
از طرف شارعین دانا و فرزانه تنها این بوده است که جلو رمة بی بند و بار
خلق و توده عوام الناس گرفته شود .

مرحله هفتم : در این مقام و مقامات بعد فقط دعای بزرگ را دارند
زیرا ماهیت واقعی و حقیقت و غایت این اصول را کاملاً درک کنند .
اینجا است که عقیده ثنائی المفید یا السابق و المستفید یا التالی و اللاحق
بمیان آید و آن عقیده ایست که بالمال پایه اعتقاد جدید المذهب را بتوحید
متزلزل سازد .

مرحله هشتم : در این مقام عقیده ای را که ذکر آن در مرحله قبل
گذشت پیرو رانند و بموقع عمل گذارند و بجدید المذهب یاد دهند که
ما فوق المفید و المستفید یا السابق و اللاحق وجودی است بی نام و نشان
که هیچگونه خبری از او نتوان داد و وی را پرستش نتوان کرد .
این وجود بی نام علی الظاهر همان زروان اکرانه (زمان بیکران)
است که در کیش زردشت آمده ولی با مراجعه بکتاب دوساسی (۱) در
اینجا بابهام یا اشتباهی بر میخوریم زیرا در طائفة اسمعیلیه تعالیم مختلفی
بوده است و هر چند در این موضوع توافق داشته اند بقول النویری کسانی که
آن تعلیمات را اختیار میکردند جز نام ثنوی و مادی نام دیگری بر آنها
نمیتوان نهاد . « و نیز بجدید المذهب میآموختند که نبی بمعجزات

(۱) رجوع شود بکتاب دوساسی ، صفحات ۱۲۱ تا ۱۳۰ .

شناخته نمیشود. ملاک و میزان تشخیص نبوت آنست که بتواند دستگامی بوجود آورد که در عین حال سیاسی و اجتماعی و مذهبی و فلسفی باشد و راه و روش خود را بر نوع بشر تحمیل کند و این عقیده را خودتنگارنده از یکی از افراد فرقه بایه ایران شنیده است که میگفت معمار هنر معماری خود را وقتی ثابت کند که خانه‌ای بسازد و طبیب هم علم خود را با معالجهٔ مریض نشان دهد، نبی نیز رسالت خود را با تأسیس آئینی پایدار بشود رساند (۱). از موضوعات دیگری که بوی آموخته شود این مباحث است که بطریق مجاز از آن بحث کنند:

نشأٔ آخرت و روز رستخیز و جزا و اجر اخروی و سایر عقائد مربوط بموت و قیام قیامت.

مرحلهٔ نهم: در این مقام که آخرین مرحلهٔ تعلیمات آئین اسمعیلیه است عقاید قاطع و جازه دینی یا بعبارت دیگر علم الیقین وجود ندارد و کلیهٔ آثار و علائم آن تقریباً از بین میرود و کسیکه باین مرحله میرسد فیلسوف خالص و فرزانهٔ بی پیرایه است که در اختیار راه و روش یا اختلاط و امتزاج روشهای مختلف بهر کیفیتی که بیشتر ملایم طبع و موافق ذوق و سلیقه او باشد آزاد است. نویری گوید: «بسا میشود که این شخص بافکار مانی یا بار دیسانیه گراید و گاه روش مجوس یا افلاطون یا ارسطو را اختیار کند: بیشتر اوقات از روشهای گوناگون نکاتی را التقاط و تلفیق کند و نوعاً سرنوشت کلیهٔ کسانی که حقیقت را رها کنند آنست که بحیرت و سرگردانی دوچار شوند.»

مجال سخن تنگ است و نمیتوانیم عهد و پیمان نو مریدان را بادعای خود در اینجا نقل کنیم که نو مریدان چگونه به اضاعت و پیروی دعای ملزوم میشدند و دعای برای نزدیکی و جلب پیروان سایر فرق

(۱) رجوع شود بکتاب یکسال میان ایرانیان تألیف مؤلف این کتاب صفحات

۳۰۳ تا ۳۰۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و بقیهٔ صفحات.